



برابرهایی نابرابر مفعول مطلق عربی در زبان فارسی

(نقدی بر پژوهش‌های پیشین
مفعول مطلق در زبان فارسی)

د. قاسم عزیزی مراد(*)

د. جلال مرامی(**)

د. اورنگ ایزدی(***)

تاریخ دریافت: ۲۰۲۳/۰۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۲۰۲۳/۰۲/۲۴

چکیده

هر زبانی، از دستگاه‌هایی برای بیان و تعبیر اغراض خود استفاده می‌نماید. دستگاه در هر زبانی ویژگی‌های خاص خود را دارد. در بیشتر پژوهش‌هایی که در زمینه مفعول مطلق انجام گرفته، ابتدا به تبیین مقوله مفعول مطلق در زبان عربی، سپس براساس همین دستگاه به مقایسه آن در زبان فارسی پرداخته‌اند. این دو زبان هر چند که ویژگی‌های مشترک فرهنگی و اجتماعی و حتی دستوری زیادی با هم دارند؛ اما از دو خانواده زبانی متفاوت‌اند. این امر نباید سبب شود که ویژگی‌ها و دستگاه و ویژه هر دو زبان را نادیده بگیریم. براساس چنین پیش

(*) استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، (نویسنده مسئول) ghasem.azizi@ut.ac.ir

(**) دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. jalalmarami@yahoo.com

(***) استادیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. owrang.izadi@gmail.com

فرضی که در پژوهش‌های مربوط به مفعول مطلق در فارسی و عربی وجود دارد؛ اغلب تعبیرهایی را در زبان عربی برمی‌شمارند که در زبان فارسی از شیوع کمتری برخوردارند. با عطف نظر به این رویکرد، این پژوهش به دنبال بررسی دقیق و نقد صحیح مباحث مطرح شده در پژوهش‌های پیشین است. روش مقاله تحلیلی انتقادی است و ضمن مردود شمردن مباحث مطرح شده در قسمت مفعول مطلق آثار مذکور، در پی اثبات آن است که برای بررسی هر مقوله زبانی، به ویژه مفعول مطلق، ابتدا باید اغراض و مقصود کاربر اهل زبان از به کارگیری این مقوله زبانی معین شود؛ سپس بعد از تبیین آن اغراض، به بررسی دستگاه مورد نظر کاربر هر زبان بپردازیم.

واژه‌های کلیدی: دستگاه زبانی، مفعول مطلق، زبان فارسی، زبان عربی، برابری، نابرابری.

۱. مقدمه

۱-۱. طرح مسأله

زبان‌های مختلف جهان اساساً مشترکات فراوانی بایکدیگر دارند. این موضوع را چامسکی تحت عنوان هماهنگی‌های زبان، در علم زبان‌شناسی مطرح می‌کند. آن‌ها، هم دارای ساخت‌های زبانی و قواعد ساختاری‌اند و هم در بسیاری از عناصر و اجزای ساختاری و حتی عناصر معنایی، آوایی و صرفی، دارای اشتراکها و تفاوت‌های فراوان‌اند. اما تشابه زبان‌ها در نقش یا حالات نحوی، بیش از تفاوت آن‌هاست. تفاوت ساختاری را در نقش یا حالات نحوی میان زبان عربی و فارسی، غالباً در حالات نحوی مفعول مطلق، تمیز، حال، تأکید و مفعول‌به، می‌توان دید. تلاش نویسندگان این مقاله، بر آن است که یکی از حالات نحوی عربی، یعنی مفعول مطلق را از دید دستگاه‌های زبانی بررسی و کارکردهای معنایی آن را به صورت کاربردی در

حوزه زبانی، بازنگری کنند. باید افزود که این نقش دستوری در زبان فارسی معاصر هرگز به صورت مشابه ساختاری به کار نمی‌رود و در حالت‌های محدود در فارسی کلاسیک و در شعر برخی شاعران پارسی همچون منوچهری و عراقی، ناشی از آن است که در دوره رنسانس اسلامی مقوله قدرت باعث شده تا ساختارهای عربی در برخی زبان‌ها از جمله زبان فارسی وارد شود، چرا که بنابر گفته میشل فوکو، قدرت از عوامل اصلی گسترش زبان و دستگاه‌های ارتباطی و دستوری آن به شمار می‌رود. به اعتقاد وی انسان در درون همین قواعد سخن می‌گوید (محمدی اصل، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۲۴۵-۲۴۹)؛ بنابراین فرهنگ و گفتمان اسلامی در دوره رنسانس، یکی از راه‌های گسترش ایدئولوژی در اعمال برخی از مقوله‌ها و مؤلفه‌های دستگاه زبانی است.

از این رو سعی بر آن شد تا با نگاهی به دستگاه مفعول مطلق در زبان عربی و اغراض کاربردی آن از طرف کاربران زبان، به بررسی این دستگاه در فارسی پرداخته شود. در واقع فرضیه اصلی این مقاله حاوی این مطلب است که دستگاه مفعول مطلق با همان ویژگی‌های خود در زبان عربی، وجود ندارد و نمونه‌های یافت شده در پژوهش‌های صورت گرفته، یا به طور اشتباه تحلیل شده است و یا چیزی جز انعکاس قدرت دوره رنسانس اسلامی نیست.

روش اصلی این مقاله تحلیلی - انتقادی در نقد و بررسی پژوهش‌های صورت گرفته، با تکیه بر نظریه جامعه‌شناسی فوکو در طرح گفتمان‌های انتقادی، و ابتدا به بررسی دستگاه زبانی در هر دو زبان فارسی و عربی و سپس گریزی به نقد و بررسی پژوهش‌های سابق است.

اهمیت این تحقیق در این است که هر مؤلفه زبانی، دستگاه مخصوص خود را برای رساندن مقصود صاحب کلام دارد و نمی‌توان آن دستگاه خاص را در زبان‌های دیگر دنبال کرد و سپس حکمی در ضعف یا ناتوانی زبانی دیگر در چهارچوب مقوله زبانی مورد نظر صادر نمود؛ زیرا هر مقوله زبانی متناسب با دستگاه زبانی و منظور کاربر زبان و نه صرفاً به منظور تبیین رابطه‌های ظاهری و صوری بررسی می‌شود.

۲-۱. پرسش‌های تحقیق

- در پایان این مقاله سعی شده است، برای سؤال‌های زیر پاسخ مناسبی ارائه شود:
- آیا بررسی دستگاه مفعول مطلق در فارسی با همان ویژگی‌های زبان عربی صحیح است؟
 - آیا بهتر نیست برای هر مقوله‌زبانی و مقایسه آن بازبانی‌دیگر، به کاربر و مقصود او توجه بیشتری نمود تا به ویژگی‌ها و روابط صوری؟
 - آیا می‌توان گفت زبان فارسی برای رساندن مقصود گوینده، در مقوله مفعول مطلق، هیچ‌گونه کاستی نسبت به زبان عربی ندارد؟
 - آیا وجود مؤلفه مفعول مطلق در زبان عربی با ویژگی‌های مخصوص خود و نبود همین مؤلفه در فارسی با ویژگی زبان عربی، دال بر ضعف مقوله‌های زبانی در فارسی است؟

۳-۱. فرضیه‌ها

- برای ارائه پاسخ مناسب به پرسش‌های بالا می‌توان فرضیه‌های زیر را در نظر گرفت:
- هر زبان دستگاه دستوری مخصوص خود را دارد و نمی‌توان مقوله‌های دستوری یک زبان را با دستگاه دیگر زبان‌ها بررسی نمود.
 - در بررسی مقوله‌های زبانی بهتر است به کاربرد و مقصود مورد نظر گوینده در تشخیص خوش ساخت و یا بد ساخت بودن فرم‌های دستوری اهمیت داد.
 - هر زبانی امکانات ویژه‌ی خود را دارد و برای بیان مقاصد کاربران خود امکانات خاصی را در اختیار آنها قرار می‌دهد که با دیگر زبان‌ها متفاوت است.
 - وجود یک ساخت دستوری ویژه در یک زبان بخصوص باعث نمی‌شود که حکم به برتری آن زبان نسبت به دیگر زبان‌ها کرد.

۴-۱. پیشینه تحقیق

- در این زمینه پژوهش‌هایی صورت گرفته است که عبارت‌اند از:
- ۱- «مفعول مطلق، له و معه در زبان عربی و برابری‌های آن در زبان فارسی»: مجید صالح‌پک وزهره‌قربانی، (۱۳۹۲)، فصلنامه جستارهای زبانی.
 - ۲- «معناشناسی و برابریابی فارسی مفعول مطلق محذوف الفعل»: رضا شکرانی، (۱۳۸۷)، نشریه علمی‌پژوهشی گوهر گویا.
 - ۳- «برابرهایی دستوری در عربی و فارسی»: سید حمید طبیبیان، (۱۳۸۷ و ۱۳۹۱)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 - ۴- «مفعول مطلق در زبان فارسی: تحقیقی در حاشیه دستور تاریخی»: چنگیزمولایی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز.
- در پژوهش‌های پیشین به بررسی مبحث مفعول مطلق عربی بر اساس دیدگاه صوری و بدون در نظر گرفتن ساختمان مختص هر زبان پرداخته شده است و به طور کلی مبحث نحو به دور از مسأله معنی در نظر گرفته شده است. اما در پژوهش پیش‌رو با در نظر گرفتن معنی و همچنین مسأله رنسانس فرهنگی و قدرت مربوط به آن اقدام به بررسی مفعول مطلق در عربی و فارسی شده است و با باطل شمردن نمونه‌های مطرح شده در پژوهش‌های پیشین در جهت آزمایش و اثبات فرضیه‌ها حرکت کرده ایم.

۲. مفعول مطلق

۲-۱. مفعول مطلق و هدف کاربر

در زبان عربی سه مقوله کاربردی وجود دارد که با توجه به موضوع مقاله از اهمیت زیادی برخوردار هستند:

قام قام علی: تأکید فعل

اجتهد علي اجتهادا: تأکید مصدر فعل

أسرى بعبده ليلا: تأکید زمان فعل

عنصر اصلی دستگاه زبانی در این سه مقوله کاربردی در زبان عربی، «تکرار» است؛ اما سه نوع تکرار متفاوت و در نتیجه سه نوع معنای متفاوت از طرف صاحب کلام قصد شده است.

در نمونه اول با عنصر تکرار فعل روبه‌رو هستیم، بنابراین باید به ساختمان فعل رجوع شود که متشکل از دو عنصر «مصدر و زمان» است. قصد صاحب سخن از کاربرد این جمله آن است که وی گمان داشته، مخاطب او کلمه اول را نشنیده یا اینکه ذهن مخاطب متوجه فعل دیگری شده است، بنابراین وی کلمه را تکرار می‌کند تا اینکه این نوع ذهنیت و گمان را بزدايد (ر.ک: السامرایي، ۲۰۰۷م، ج ۲، ص ۱۲۹-۱۳۱). در نمونه دوم صاحب کلام، مصدر را بدون توجه به زمان، تکرار کرده است. این نوع تکرار در زبان عربی کاربرد فراوانی دارد و براساس کلام دستور نویسندگان، صاحب کلام این نوع از عنصر تکرار را برای برطرف نمودن شک مخاطب نسبت به انجام مصدر از طرف فاعل جمله، استفاده می‌نماید. وی در واقع با این اسلوب به مخاطب کلام می‌گوید: فاعل، مصدر را به‌طور حتم و یقین انجام داده است و جای هیچ تردیدی نسبت به وقوع مصدر نیست (ر.ک: حاشیة خضری، ۲۰۰۳م، ج ۱، ص ۱۸۶). در نمونه سوم با عنصر تکراری روبه‌رو هستیم که فقط یک عنصر از فعل (زمان) را تأکید می‌کند. در واقع واژه «لیلا» تأکیدی در جمله است که متوجه زمان فعل «أسرى» است؛ زیرا «إسراء» جز در شب، زمان دیگری واقع نمی‌شود (السامرایي، ۲۰۰۷م، ج ۲، ص ۱۳۰). بنابراین می‌توان گفت که قید مفعول مطلق (نمونه دوم) دارای یک مقید است.

۲-۲. مقوله دستوری قید و مفعول مطلق

مفعول مطلق در زبان عربی، جزء فضلات، یعنی وابسته‌های فزاینده، به شمار

می‌رود (رضی، ۱۹۹۸ هـ.ش، ج ۱، ص ۲۶۴). این فضلہ بودن به معنای آن نیست که هیچ‌گونه نقشی را ایفا نمی‌کند، بلکه این نوع فزاینده به معنای آن است که جمله بدون آن، هیچ‌گونه نقصی از لحاظ ساختاری متوجه آن نیست. در نتیجه می‌توان گفت این داوری که «مفعول مطلق در زبان عربی نقش اصلی دارد» (صالح بک و...، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۳۹) داوری درستی نیست.

با وجود آنکه مفعول مطلق در زبان عربی، از نظر ساختاری جزو فزاینده‌ها به شمار می‌رود؛ اما از لحاظ معنایی، قیدها در زبان فارسی و زبان عربی به دلیل بیان نوعی از معنای مورد نظر صاحب کلام فزاینده به شمار نمی‌روند و اگر نویسندگان نظر فوق ادعا نمایند که رویکرد اصلی در مقاله، رویکرد معنایی است و به همین دلیل مفعول مطلق در زبان عربی را جزء نقش‌های اصلی به حساب آورده‌اند، در پاسخ می‌گوییم: پس چرا در مورد قید در زبان فارسی بیان کرده‌اند که: «قید در زبان فارسی نقش اساسی ندارد» (همان).

بنابراین مفعول مطلق در زبان عربی از لحاظ ساختاری جزء فضلات (وابسته‌های فزاینده) به شمار می‌رود و از طرف دیگر قید هم در زبان فارسی جزء وابسته‌های فزاینده است (فرشید ورد، ۱۳۸۴ هـ.ش، ص ۴۵۹) و واضح اهل فن، در زبان فارسی آن را به منظور مقید ساختن فعل یا شبه فعل وضع کرده است که معنای آن از قبیل کم و کیف، نوع و عدد، مقدار و آلت انجام فعل را به آن می‌افزاید (ر.ک: خیامپور، بی تا، ص ۸۸ و ۸۹). از این رو می‌توان گفت که مفعول مطلق در زبان عربی وابسته فزاینده‌ای است که یا یکی از مدلول‌های فعل، یعنی حدث (مصدر) را تأکید می‌کند، یا معنای آن از قبیل کم و کیف، آلت و نوع را به فعل می‌افزاید. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که قید (مفعول مطلق) در زبان فارسی و عربی، جزء مقوله‌های دستوری‌ای هستند که از وابسته‌های فعل به شمار می‌روند. در واقع مفعول مطلق قیدی است که در زنجیره نحوی زبان یک نوع ارتباط مستقیم با فعل دارد (مهتدی و سقرلات، ۱۴۰۱ هـ.ش، ص ۶). در این میان باید به تفاوت میان قید و صفت نیز دقت

کنیم؛ زیرا «به خوبی دیده می‌شود که همچنانکه وصف، اسم را توصیف می‌کند قید، جزئی از فعل را، یعنی جزء مستقل آن را که ماده و مصدر آن باشد» توصیف می‌کند (خیامپور، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۸۸)؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که دستگاه زبانی در زبان فارسی و زبان عربی از توانمندی قید (مفعول مطلق) برخوردار است، ولی امکاناتی که هر دو زبان برای بیان اغراض و مفاهیم به کار می‌گیرند، کاملاً با هم تفاوت دارد.

۳-۲. قید تصدیق و تأکید در زبان فارسی

این نوع قید، در زبان فارسی قیدی است که «وضع تصدیق یعنی چگونگی حکم در قضیه از قطع و تردید و احتمال و امثال آن‌ها را بیان می‌کند. مانند: البته، قطعاً، بدرستی، هرآینه، یقین، غالباً، ظاهراً و...» (خیامپور، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۹۶). در واقع این قید، در دستگاه زبانی فارسی، دقیقاً معادل مفعول مطلق تأکیدی در دستگاه زبانی عربی است. این امر به این معنی است که کاربر اهل فن، در زبان عربی از قید مفعول مطلق تأکیدی به منظور رفع شک در نزد مخاطب و همچنین اقرار به حدوث قطعی مصدر، بهره می‌گیرد (سامرای، ۲۰۰۷ م، ج ۲، ص ۱۳۱). مثلاً کاربر اهل فن در عربی زمانی که می‌گوید: (ذهب علی ذهاباً) مراد از کاربرد مفعول مطلق این است که ذهاب (رفتن) علی، قطعی است. مورد دوم اینکه مخاطب جمله، مردد بوده است و به منظور رفع شک مخاطب، صاحب کلام از مفعول مطلق تأکیدی به منظور بیان قطعیت (ذهاب علی) استفاده کرده است. در دستگاه زبانی فارسی نیز قید تصدیق به منظور همین قصد از طرف صاحب کلام استفاده می‌شود. به طور مثال وقتی کاربر زبان فارسی می‌گوید: "علی قطعاً رفت" مراد این است که رفتن علی قطعی است.

از این روی می‌توان گفت که دستگاه زبانی فارسی و عربی برای تصدیق خبر یا حکم جمله و رفع شک و تردید و احتمال مخاطب و بیان قطعیت خبر، هیچ‌گونه نقص و برتری و تکامل را نسبت به یکدیگر ندارند؛ اما تفاوت این دو زبان در این

امر است که هر دستگاه زبانی از امکانات ویژه خود استفاده می‌کند. در اینجا باید به شبهه‌ای بس خطرناک پاسخ دهیم: اگر بر این باوریم که ساختار دستوری مفعول مطلق در زبان فارسی و عربی با هم کاملاً متفاوت است، چگونه می‌توانیم نمونه‌ها را در پژوهش‌های ذکرشده، تحلیل و تفسیر نماییم؟ چرا که این پژوهشگران مواردی را از متون فارسی به‌عنوان شاهد آورده‌اند که مفعول مطلق تأکیدی در زبان فارسی با همان دستگاه مفعول مطلق در زبان عربی برابری می‌کند.

۲-۴. مفعول مطلق تأکیدی و قید تصدیق

پژوهندگان مقاله مذکور در قسمت قید تأکیدی با استشهاد به بیتی از عراقی، وارد بحث مفعول مطلق در زبان فارسی شده‌اند. این بیت را طیبیان هم، در کتاب یاد شده، در ذیل همین مبحث آورده است.

تورا آن به که با جانان ثناگویی ثنایی را
مسلمانان مسلمانان، مسلمانان مسلمانان
(طیبیان، ۱۳۹۱ هـ.ش، ص ۱۸۱)

پژوهندگان مقاله نیز به تبع از کتاب، بیت مذکور را در ذیل قید تأکیدی ذکر می‌کنند؛ اما نویسندگان مقاله برای اثبات هر چه بهتر فرضیه، بیت را با تغییری در مقاله ذکر می‌کنند که بدین قرار است:

تورا آن به که با جانان ثناگویی ثنایی را
مسلمانان مسلمانان، مسلمانان مسلمانان
(صالح‌بک و...، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۴۰)

با اندکی تأمل در بیت بالا متوجه می‌شویم که مصراع اول از نظر عروضی، هجای کمتری نسبت به مصراع دوم دارد:

U - - / U - - / U - - / U - - : - -

U - - / U - - / U - - / U - - : - - -

اولین ایراد این است که برای ارجاع بیت بهتر می‌بود به دیوان شاعر رجوع کنیم، نه به کتاب آموزشی. ثانیاً در صورت ارجاع به کتابی غیر از دیوان باید از صحت

و سقم بیت وارد شده در کتاب طبیبیان، اطمینان حاصل می‌شد؛ زیرا اصل بیت در دیوان بدین منوال است:

تورا آن به که با جانان ثناگویی سنایی را
مسلمانان مسلمانان، مسلمانی مسلمانی
(عراقی، بی تا، ۱۰۳)

با این رویکرد، استشهاد به بیت عراقی در مقاله مذکور و کتاب طبیبیان، استشهادی علمی نیست. اگر هم پژوهندگان مدعی اختلاف نسخه در دیوان باشند که مؤلفان مقاله پیش‌رو، چنین نسخه‌ای را نیافتند، باید پاسخ دهیم که از لحاظ مقوله‌های نسخه‌شناسی از منظر رویکرد سبکی، نمی‌توان نسخه‌های دیگر را در مورد این بیت صحیح به شمار آورد، چرا که مصراع دوم بیت عراقی مربوط به شاعر معروف سنایی است. بیت سنایی بدین قرار است:

مسلمانان مسلمانان، مسلمانی مسلمانی
وزاین آیین بی‌دینان پشیمانی پشیمانی
(سنایی، ۱۳۴۱ هـ.ش، ص ۶۷۸)

بنابراین پژوهندگان در این قسمت (قید تأکیدی) هیچ‌گونه شاهی را برای اثبات فرضیه ندارند؛ زیرا در بیت عراقی، واژه «سنایی» مفعول به اصلی جمله به شمار می‌رود؛ چرا که مصراع اول بیت عراقی در ژرف ساخت زبانی، ساختی چنین دارد: تورا آن به که با جانان سنایی را ثناگویی.

مبحث دیگری که در مقاله مذکور مطرح شده و ارتباط مستقیمی با «مفعول مطلق تأکیدی» دارد، مبحث «نیابی قید مطلق تأکیدی» است. به نمونه زیر توجه کنید:

گر کنم در سر وفات سری
ای که قصد هلاک من داری
سهل‌باشد زیان مختصری
صبر کن تا ببینمت نظری
نه حرامست در رخ تو نظر
که حرامست چشم بر دگری
(سعدی، ۱۳۷۲ هـ.ش، ص ۵۶۶)

شاهد مثالی که پژوهندگان برای مبحث «نیابی قید مطلق تأکیدی» در مقاله ذکر

می‌نمایند، بیت زیر از متن بالا است:

ای که قصد هلاک من داری صبرکن تا ببینمت نظری
(صالح بک و...، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۴۱)

ایشان می‌نویسند: «در این بیت «نظر» اگر به معنی دیدن باشد به‌عنوان نیابی قید مطلق تأکیدی به حساب می‌آید؛ بدین معنی که صبر کن تا تو را ببینم دیدنی (یک دل‌سیر تو را ببینم)، و اگر به معنی یک "نگاه" باشد؛ یعنی صبر کن تا تو را یک نگاه ببینم، بنابراین کلمه «نظری» نایب قید مطلق عددی خواهد بود؛ زیرا تعداد دفعات دیدن را بیان می‌کند. و «ی» در «نظری» نیز دلالت بر وحدت یا "یکی" دارد که معادل عددی است» (همان: ۱۴۱).

با اندکی دقت، متوجه می‌شویم که نویسندگان مقوله «نظری» را با احتمال بالایی به معنی «دیدن» در نظر گرفته‌اند و با این اعتبار «ی» را یای حاصل مصدر برشمرده‌اند که آن را به‌عنوان «نیابی قید مطلق تأکیدی» به حساب آورده‌اند؛ اما این داوری را نمی‌توان به هیچ‌وجه، داوری درستی به‌شمار آورد؛ زیرا اگر «ی» در مقوله «نظری» را از نوع مصدری به‌شمار آوریم، دچار تناقض خواهیم شد به این دلیل که اگر در این واژه «ی» را از نوع مصدری و با تلفظ یایی معروف (i) به حساب آوریم، باید «ی» را در قافیه‌های دیگر ابیات، یعنی «سری و مختصری و... سخت‌تری» را نیز از نوع «ی» مصدری به‌شمار آوریم، اما «ی» در دیگر قافیه‌ها یای نکره با تلفظ یایی (e) مجهول است؛ بنابراین «ی» نکره با «ی» مصدری نمی‌تواند قافیه باشد و خلاف قواعد قافیه خواهد بود (نک: شمیسا، ۱۳۸۳ هـ.ش، ص ۱۴۱). از منظر این رویکرد و با توجه به توضیحات بالا مقاله مذکور در این زمینه هم شاهدهی را برای اثبات فرضیه ندارد.

۳. قید کیفیت (بیانی)

این نوع قید در زبان عربی فقط برای بیان نوع مصدر و عدد و مقدار و...، به کار می‌رود (رک: سامرای، ۲۰۰۷ م، ج ۲، ص ۱۳۳). در این مقوله دستوری نیز

با نوسان‌هایی در زبان فارسی روبه‌رو هستیم. خیامپور در کتاب دستور زبان فارسی، مبحث قید جمله «زمین بلرزیدی لرزیدنی‌سخت» را معادل جمله «زمین سخت لرزید» می‌داند. ایشان بیان کرده‌اند که این دو جمله، از لحاظ معنایی هیچ تفاوتی با هم ندارند (خیامپور، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۸۸). اینگونه دآوری، از نظر پژوهندگان مقاله پیش‌رو، پذیرفتنی نیست، زیرا ترادف یا هم معنایی، از دیرباز در بین دانشمندان همچون ابن‌جنی و عبدالقاهر جرجانی، مورد بحث بوده است. در دوره معاصر هم رویکرد معناشناسی بر این امر صحنه گذاشته که نه تنها هیچ دو جمله، بلکه «هیچ دو واژه‌ای را نمی‌توان یافت که در تمامی جملات زبان بتوانند به جای یکدیگر به‌کار روند و تغییری در معنی آن زنجیره پدید نیاورند» (صفوی، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۱۰۶)؛ بنابراین به گفته صفوی، هم معنایی مطلق در هیچ‌زبانی وجود ندارد. در رویکرد معنی‌شناسی با مقوله‌ای روبه‌رو هستیم که بیشتر با عنوان «دلالت‌چندگانه» (همان: ۲۲۰؛ سامرای، ۲۰۰۷ م، ج ۲، ص ۱۳۸-۱۴۲) از آن یاد می‌کنند. در مقابل، تعبیری هم در زبان هست که با عنوان «نصی الدلالة» یعنی «تک‌معنایی» یا «قطعی الدلالة» (رک: سامرای، ۲۰۰۷ م، ص ۱۳۹) از آن یاد می‌کنند. این نوع رویکرد در معنی‌شناسی، با عنوان ابهام‌ساختاری مطرح می‌شود که مقوله «حذف» بیشترین سهم را در ایجاد دلالت‌های چندگانه در جمله، داراست (صفوی، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۲۲۰). بنابراین دلالت‌های چندگانه و دلالت‌های قطعی، هم در عربی و هم در فارسی مطرح است و در نتیجه می‌توان دو جمله‌ای را که خیامپور از لحاظ معنایی یکسان به شمار آورده‌اند، به‌صورت ذیل تبیین کرد:

الف) زمین سخت‌لرزید.

ب) زمین لرزید لرزیدنی‌سخت.

نمونه‌اول، دلالت چندگانه را در بردارد؛ زیرا می‌توان سخت‌بودن را قید برای نهاد در نظر گرفت که در نتیجه معنی چنین می‌شود: زمین با وجود اینکه محکم بود، ولی باز هم لرزید (شدت‌لرزش). همچنین «سخت» را می‌توان از لحاظ دستوری،

قید برای مصدر فعل «لرزید» به حساب آورد که در نتیجه معنی چنین می‌شود: زمین لرزید که این لرزیدن شدت داشت.

در اینجا باید به شبهه‌ای بس پرخطر پاسخ دهیم، اینکه در نهایت، معنی، در هر دو ژرف ساخت مورد نظر، برای نمونه اول اشاره به شدت لرزش دارد؛ اما این شدت در ژرف ساخت اول (قید نهاد) با غموض مطرح شده است، چرا که به طور صریح، مقوله شدت لرزش، بیان نشده است؛ اما مخاطب مسلح به ذوق هنری، از مقوله «محکم بودن زمین» پی به «شدت لرزش» می‌برد. در ژرف ساخت دوم (قید مصدر فعل) صاحب کلام به طور واضح از مقوله «شدت لرزش» سخن به میان می‌آورد که مخاطب بدون هیچ مانعی، به معنی آن می‌رسد.

در واقع میزان زمان دریافت معنی از طرف مخاطب در هر دو ژرف ساخت یکسان نیست؛ زیرا در نمونه اول، ما از مقوله محکم بودن زمین، پی به شدت لرزش می‌بریم؛ اما در ژرف ساخت دوم این مدت زمان کاهش می‌یابد. غموضی را که در ژرف ساخت اول مطرح شد، می‌توان یکی از ویژگی‌های اصلی هنر برشمرد (اسماعیل، ۱۹۶۶م، ص ۱۹۰). در نهایت این غموض است که در بیان فرمالیست‌ها منجر به این رویکرد می‌شود که شکلوفسکی اعلام می‌دارد: «هدف، دشوارکردن قالب‌های زبانی و همچنین افزودن به میزان زمان ادراک است» (احمدی، ۱۳۹۲هـ.ش، ص ۳۰۹). البته این رویکرد فرمالیست‌ها به معنی برتری جمله یا تعبیری نسبت به تعبیر دیگر نیست و هر جمله‌ای در مقایسه با مخاطب خاص و ویژه خود کاربرد دارد، بلکه منظور رویکرد فرمالیستی در برتری دادن ژرف ساخت اول بر ژرف ساخت دوم در صورتی است که مخاطب یکی باشد.

اما در نمونه دوم (زمین لرزید لرزیدنی سخت) با عبارتی روبه‌رو هستیم که "قطعی‌الدلاله" است؛ زیرا «سخت» فقط قید برای «مصدر فعل» به شمار می‌رود و هیچ‌گونه غموضی را در بر ندارد. بنابراین در نمونه اول، با حذف مقوله «لرزیدنی» روابط دستوری عناصر سازنده منجر به این امر می‌شود که جمله از دلالت چندگانه

سود برد و همان‌طور که قبلاً ذکر شد، در ایجاد این امر، مقوله حذف بیش از هر عامل دیگری دخیل است. به بیان دیگر ذکر مقوله دستوری «لرزیدنی» در نمونه دوم باعث شده تا جمله از نظر معنایی «تک معنایی» به‌شمار رود و هیچ‌گونه تأکیدی به حساب نمی‌رود؛ زیرا هر تکراری، تأکید نیست. با این تحلیل می‌توان گفت: گفته خیامپور در مورد یکسانی معنی، در آن دو جمله رویکردی ظاهری است. همچنین پژوهندگان مقاله در مجله جستارهای زبانی رویکردی را در تبیین بیت زیر از فردوسی در پیش گرفته‌اند که به نظر می‌رسد رویکرد صحیحی نیست:

بخندید خندیدنی شاهوار چنان کامد آوازش از چاهسار
(فردوسی، ۱۳۸۶ هـ.ش، ج ۳، ص ۳۷۶؛ صالح بک و قربانی، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۴۰)
پژوهشگران مقاله مورد نظر، کارکرد معنایی واژه «خندیدنی» را کارکردی تأکیدی به حساب آورده‌اند؛ زیرا آن‌ها چنین نوشته‌اند: «کلمه خندیدن نخست بر مصدر فعل خندیدن تأکید می‌کند و دوم اینکه شاهوار به عنوان صفت بعد از آن ذکر شده است تا کیفیت و چگونگی خندیدن را بیان کند» (صالح بک و قربانی، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۴۰). در صورتی که اولاً در هیچ‌کدام از منابع عربی در ذیل مفعول مطلق نوعی، کارکرد تأکیدی برای این مقوله دستوری بیان نشده است و از طرف دیگر همچنان که قبلاً ذکر شد، هر تکراری دلالت بر تأکید نمی‌کند. کارکرد معنایی کلمه خندیدن در این بیت، چیزی جز «تک‌معنایی» نمودن معنی بیت نیست:

الف): بیژن شاهوار خندید.

ب): بیژن خندید خندیدنی شاهوار.

در نمونه اول با عبارتی روبه‌رو هستیم که می‌توان شاهوار را قید حالت برای نهاد در نظر گرفت و از طرف دیگر می‌توان قید کیفیت برای مصدر فعل به حساب آورد. اگر شاهوار را قید حالت در نظر بگیریم، معنی چنین می‌شود: بیژن در حالتی که شاهوار بود خندید (یعنی او از لحاظ ظاهری "تیپ و قیافه" همانند شاهان بود). اما اگر شاهوار را قید کیفیت برای مصدر فعل در نظر بگیریم معنی بدین صورت

است: بیژن خنده‌ای شاهانه کرد. (یعنی اینکه خنده او شاهانه "پرطمطراق" بود، ولی شاید از لحاظ قیافه و ظاهر همچون بینوایان بود)؛ اما در نمونه دوم با ذکر واژه «خندیدنی» این چند دلالتی بودن عبارت از بین می‌رود و عبارت فقط حاوی یک نوع دلالت است؛ زیرا «شاهوار» را فقط می‌توان قید کیفیت برای مصدر فعل در نظر گرفت و واژه «خندیدنی» هیچ‌گونه کارکرد تأکیدی ندارد. این امر با توجه به سیاق و بافت سخن بیشتر نمود پیدا می‌کند:

<p>دگر هرچ باید بر سر بسر پراومید یزدان دل از بیم و پاک بدید آن نهان‌کرده انگشتی ز شادی بخندید و خیره‌ماند نبشته بآهن بکردار موی بدانست کآمد غمش را کلید چنان کآمد آواز بر چاهسار پراومید یزدان دل از بیم و پاک بدید آن نهان‌کرده انگشتی ز شادی بخندید و خیره‌ماند نبشته بآهن بکردار موی بدانست کآمد غمش را کلید چنان کآمد آواز بر چاهسار</p>	<p>بدان چاه نزدیک آن بسته بر بگسترد بیژن پس آن نان پاک چو دست خورش برد زان داوری نگینش نگه کرد و نامش بخواند یکی مهر پیروزه رستم بروی چو بار درخت وفا را بدید بخندید خندیدنی‌شاهوار بگسترد بیژن پس آن نان پاک چو دست خورش برد زان داوری نگینش نگه کرد و نامش بخواند یکی مهر پیروزه رستم بروی چو بار درخت وفا را بدید بخندید خندیدنی‌شاهوار</p>
---	--

(فردوسی، به کوشش: خالقی مطلق، ۱۳۸۶هـ.ش، ج ۳، ص، ۳۷۶؛ صالح بک

وقربانی، ۱۳۹۲هـ.ش، ص ۱۴۰)

این سیاق و بافت به هیچ وجه سیاق شک و تردید نیست، تا بگوییم کارکرد معنایی مقوله «خندیدنی» کارکردی تأکیدی است، بلکه بافت معنایی کلام این است که بیژن در ته چاه به سر می‌برد و اگر واژه «خندیدنی» ذکر نمی‌شد، در اینصورت

با عبارتی روبه‌رو می‌شدیم که دلالتی چندگانه دارد و می‌توانستیم واژه «شاهوار» را قید حالت برای بیژن در نظر بگیریم. این در حالی است که او در ته چاه نمی‌تواند حالتی همانند شاهان داشته باشد، بلکه خندیدن او شاهانه بوده است. این پرطمطراق بودن خنده با بافت «شگفتی و تعجب‌آور» بودن کلام نیز در ارتباط است؛ اما هیچ‌گونه قرینه‌ای برای اینکه کارکرد معنایی واژه «خندیدنی» را تأکید بدانیم، در بافت متن وجود ندارد. بدین ترتیب کارکرد تأکیدی برای واژه «خندیدن» که در مقاله «مفعول مطلق، له و...» ذکر شده، کارکردی مناسب نیست.

در همین قسمت از بحث مفعول مطلق مقاله مذکور، دو نمونه را برای «نیابی قید مطلق کیفیت» ذکر می‌کند که نمی‌توان برای آن‌ها کارکردی کیفیتی در نظر گرفت:

بسی بگفت خداوند عقل و نشنیدم	که دل به غمزه خوبان مده که سنگ و سبوست
بگسترد بیژن پس آن نان پاک	پراومید یزدان دل از بیم و پاک
چو دست خورش برد زان داوری	بدید آن نهان‌کرده انگشتی
نگینش نگه کرد و نامش بخواند	ز شادی بخندید و خیره‌ماند
یکی مهر پیروزه رستم بروی	نبشته باهن بکردار موی
چو بار درخت وفا را بدید	بدانست کآمد غمش را کلید
بخندید خندیدنی شاهوار	چنان کآمد آواز بر چاهسار

(سعدی، ۱۳۷۲ هـ.ش، ص ۷۲۳؛ ر.ک: صالح‌بک و قربانی، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۴۱).

نویسنده می‌گوید: «بسی مصدر گفتن را مقید می‌کند؛ یعنی انسان عاقل بسیار گفت و من نشنیدم. از آن جهت که در تقدیر گفته می‌شود خداوندگار عقل گفت، گفتنی بسیار؛ پس آن را کیفیت یا بیانی در نظر می‌گیریم.» (صالح‌بک و قربانی، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۴۱ و ۱۴۲) که با اندک تأمل در معنای بیت متوجه نادرستی این تحلیل خواهیم شد:

الف): خداوندگار عقل گفت گفتنی بسیار.

ب): خداوندگار عقل بسیار (به مرآت، کرات) گفت.

در نمونه اول، ما با عبارتی روبه‌رو هستیم که از لحاظ ساخت دستوری، هیچ‌گونه ایرادی متوجه آن نیست؛ اما به لحاظ کارکرد معنایی، اشتباه است (با توجه به بیت سعدی)؛ زیرا در این نمونه با قید کیفیت روبه‌رو می‌شویم و معنی بدین صورت است که خداوندگار عقل (انسان خردمند)، گفت گفتنی بسیار؛ به این معنی که: انسان خردمند زیاد سخن گفت (پرحرفی‌گردن)، ولی منظور صاحب‌کلام در بیت به هیچ وجه چنین معنی‌ای نمی‌تواند باشد، بلکه مراد وی نمونه دوم است. در نمونه دوم با عبارتی روبه‌رو هستیم که مقوله «بسیار» از لحاظ دستوری، قید کمیت یا مقدار به شمار می‌رود و در این صورت است که معنی استحکام خود را دارا است، چون منظور صاحب بیت این است که انسان خردمند بارها به من هشدار داد، ولی من گوش نکردم. شاهدهی که نویسندگان مقاله مذکور برای قسمت «نیابی قید مطلق تأکیدی» آورداند بدین قرار است:

بسیار سعدی از همه عالم بدوخت تا می‌نمایدش همه عالم خیال دوست

(سعدی، ۱۳۷۲ هـ.ش، ص ۷۲۳؛ رک: صالح‌بک و قربانی، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۴۱).

ایشان می‌نویسند: «می‌توان با تسامح ژرف ساختی این گونه قائل شد: سعدی از همه عالم چشم دوخت، چشم‌دوختنی بسیار و بسیار که دلالت به کمیت و تعداد دارد، جانشین مفعول مطلق کیفیت است» (صالح‌بک و قربانی، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۴۱). با نگاهی گذرا به این سخن متوجه تناقض می‌شویم که به باور نویسندگان مقاله حاضر، این تناقض از کتاب "مبادئ العربیه" جلد ۴ سرچشمه می‌گیرد. زمانی که «رشید شرتونی» در قسمت نیابی‌های مفعول مطلق، این‌گونه می‌نویسد: «عدد و ابزار انجام فعل به‌عنوان نائب مفعول مطلق بیانی به‌کار می‌روند» (شرتونی، ۱۳۸۸ هـ.ش، ۲۳۶)، باعث می‌شود بیشتر پژوهندگان دستور با عنایت به این کتاب، گفته‌های آن را خط مشی پژوهش‌های دستوری خود قرار دهند و در نتیجه نویسندگان مقاله، از یک طرف گفته‌اند «بسیار» دلالت به کمیت و تعداد دارد و از طرف دیگر

نتیجه گرفته‌اند که جانشین مفعول مطلق کیفیت است. این درحالی است که مقوله دستوری «نیابی‌های مفعول مطلق بیانی» در کتاب مبادئ العربیة با تناقض‌هایی دست و پنجه نرم می‌کند که به راحتی نمی‌توان از آن‌ها چشم‌پوشی کرد. فاضل صالح‌سامرای به تبع از رضی محقق و دانشمند دستور زبان عربی، نیابی‌های مفعول مطلق بیانی را یک مقوله کلی به‌شمار می‌آورد و بیان می‌دارد که این نوع مفعول مطلق می‌تواند بیانگر عدد، نوع، مقدار، آلت انجام فعل و... باشد (رک: سامرای، ۲۰۰۷م، ج ۲، ص ۱۳۳-۱۳۵). به‌دنبال این رویکرد معنایی و با گذر از تناقض مطرح شده در مقاله، سعی بر آن شد تا با توجه به سیاق و بافت کلام و همچنین پیش رو قراردادن معنی بیت، به تحلیل دستوری مناسبتری نسبت به مقوله «بسیار» در بیت بالا نائل آییم:

الف): بسیار سعدی از همه عالم بدوخت چشم (قید کیفیت).

ب): بسیار سعدی از همه عالم بدوخت چشم (جانشین قید زمان).

اگر مقوله «بسیار» را در ژرف ساخت، به‌عنوان قیدی در نظر بگیریم که دلالت بر تعداد و کمیت دارد (صالح‌بک و قربانی، ۱۳۹۲هـ.ش، ص ۱۴۱)، به‌نظر می‌رسد معنی عبارت هیچ‌گاه به ثبات نخواهد رسید؛ زیرا معنی اینچنین می‌شود: سعدی بارها و بارها از ما سوی الله چشم دوخت، یعنی چشم دوختن وی بارها تکرار شده است. این معنی با سیاق و بافت اصلی متن ناهمخوانی دارد؛ چرا که فرد عارف نه بارها؛ بلکه به‌مدت زمان طولانی (یک بار برای همیشه) از ما سوی الله چشم می‌دوزد تا اینکه همه دنیا در چشم او خیال دوست گردد. با این رویکرد، «بسیار» جانشین قید زمان است و به طور کلی از مبحث مفعول مطلق خارج می‌شود.

۴. کارکرد معنایی تکرار مصدر در زبان فارسی

با بررسی متون کهن شاعران فارسی زبان، گاه به ابیات و تعبیرهایی برخورد

می‌کنیم که از لحاظ ساختاری، با مقوله «مفعول مطلق تأکیدی» در زبان عربی شباهت کامل دارند:

روز آدینه نوزدهم شوال شهر غزنی بیاراستند آراستنی (طیبیان، ۱۳۸۷ هـ.ش، ص ۱۸۱).

طیبیان مقوله «آراستنی» را در عبارت بالا قید تأکیدی معادل مفعول مطلق عربی برشمرده است. در عبارت بالا از لحاظ ساختاری مقوله «آراستنی» همسانی تمامی با مقوله دستوری «مفعول مطلق» عربی دارد، چرا که از لحاظ صوری اول فعل ذکر شده و بعد مصدر آن فعل آمده است؛ اما تفاوت در اینجاست که «مفعول مطلق تأکیدی» در زبان عربی به منظور برطرف کردن شک مخاطب کلام، نسبت به وقوع مصدر و کنش فعل کاربرد دارد، ولی در زبان فارسی با توجه به پیشینه این نوع ساخت دستوری (فعل + مصدر) این چنین برداشت می‌شود که غرض از ساخت زبانی «بیاراستند آراستنی» به منظور بیان تعجب و یا به عبارت بهتر به منظور تفخیم کلام کاربرد دارد؛ زیرا در زبان فارسی که بازمانده متون موجود اوستایی و همچنین فارسی میانه است، این نوع ساخت (فعل و مصدر) در بیشتر نمونه‌های مطرح شده در مقاله چنگیز مولایی، بیانگر تفخیم و تعظیم شأن کلام است و نه بیانگر تأکید فعل. به عنوان مثال:

yaṭčīṭ hvastōm aṇhacyiti yaṭčīṭ tanūm apayeiti aṭčīṭ dim nōiṭ
rāšayente.

ترجمه مولایی: چنانچه او دشمن (= دشمن مهر) نیزه‌ای بیفکند نیک افکندنی و چنانچه (آن نیزه) به تنی برخورد او را مجروح نکند (تحت اللفظ: نکنند).
ترجمه پیشنهادی: چنانچه خوب افکنده شده بیفکند.

āaṭ yō nā hīš hubōrōtā barāṭ jva, ašaonam fravašayō, hō
aṇhāiti zazuštōmō xšayō ... mašyānam.

ترجمه مولایی: پس مردی که در زندگانی (خویش) آنان را فروهرهای پاکان را- پاس‌بدارد پاس‌داشتنی نیک، او پیروزمندترین شه‌ریار مردمان خواهد شد.

ترجمه پیشنهادی: چنانکه آن مرد زنده (درحالیکه زنده است) خوب بردارنده
 برد. ...

*martiya hya āgariya āha avam ubartam hya arika āha avam
 ufrastam aparsam.*

ترجمه مولایی: مردی که وفادار بود او را نواختم، نواختنی نیک. آن که نافرمان
 بود او را پرسیدم (= بازخواست کردم)، پرسیدنی سخت.

ترجمه پیشنهادی: مردی که شریف بود او را نیک برده شده، برکشیدم (بردم)، آن
 که نانجیب بود، او را نیک پرسیده شده پرسیدم.

همچنان که مشاهده می‌شود در ترجمه‌های مولایی با ساخت‌هایی روبه‌رو
 هستیم که ظاهری شبیه مفعول مطلق دارند؛ اما در ترجمه‌های پیشنهادی امر چنین
 نیست؛ زیرا مقوله‌هایی را که مولایی آن‌ها را به‌عنوان مصدر ترجمه کرده‌است،
 نمی‌توان به‌عنوان مصدر پذیرفت، بلکه به‌عنوان (مفعول‌به) هایی هستند که کارکرد
 مفعولی خود را از دست داده‌اند و نقش‌های (m) در پایان آن‌ها تأکید بر این امر
 است.

در سه نمونه بالا، مولایی به تحلیل زیر می‌رسد:
 درباره نمونه اول: «واژه hvastōm با پیشوند (کارکرد قیدی) hu به معنی «خوب،
 نیک» مشتقی از همان ریشه است».

درباره نمونه دوم و سوم نیز ذیل واژه‌های *hubōrōtā* و *urbartam* و *ufrastam*
 و *fraθ-* همین امر صادق است.

نکته اصلی مطرح شده در مقاله مولایی را می‌توان اینگونه تحلیل نمود، وی
 می‌نویسد این واژه‌ها «صرفاً از باب تأکید معنی فعل و بیان شدت عمل، قبل از
 افعال مذکور به‌کار رفته‌اند.» این در تحلیل این موضوع از نظر پژوهندگان مقاله
 پیشرو، به هیچ وجه پذیرفتنی نیست؛ زیرا در مرحله اول، این واژه‌ها بیانگر نوع
 مصدر فعل هستند، یعنی با تسامح می‌توان گفت که مقوله‌ای شبیه «مفعول مطلق

نوعی» و یا به عبارت بهتر «قیدکیفیت» هستند و از دایره مفعول مطلق تأکیدی، به کلی دور است.

از نگاهی دیگر و به عبارت بهتر می‌توان این واژه‌ها را با ژرف ساخت اصلی و قدیمی خود به کار برد که در این صورت دیگر مفعول مطلق نخواهند بود، بلکه مقوله‌ای شبیه حال مؤکد و نه تأسیسی در زبان عربی است. به نمونه زیر دقت کنیم: تبسم علی ضاحکا.

واژه «ضاحکا» از لحاظ معنایی برگرفته شده از فعل «تبسم» است؛ اما از لحاظ دستور، با مفعول مطلق تأکیدی در زبان عربی تفاوت اساسی دارد. معنی چنین می‌شود: خندان بودن علی ملازم و قرین تبسم داشتن او است.

از تحلیل‌های بالا به این نتیجه می‌رسیم که کارکرد معنایی‌ای که مولایی برای نمونه‌ها ذکر کرده‌اند و از آن به‌عنوان «تأکید معنی فعل و بیان شدت عمل قبل از افعال مذکور» یاد می‌کند، به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند دآوری صحیحی باشد؛ زیرا مفعول مطلق تأکیدی که بر تأکید مصدر فعل در زبان عربی دلالت می‌کند، بدون هیچ قیدی که از لحاظ معنایی وابسته بدان باشد، کاربرد دارد؛ اما در نمونه‌هایی که مولایی ذکر کرده است این امر صادق نیست؛ زیرا همواره با قیدی دیگر همراه شده‌اند که به معنی «نیک» است.

سخن مولایی درمورد دو نمونه آخری هم که از فارسی میانه ذکر می‌کند، درباره مفعول مطلق صدق نمی‌کند. به دو نمونه توجه کنیم:

1. ān kay ka sīh sālag bawēd ... pad a - mar drafš spāh... pad tāzišn ul tāzēnd tā wih-rōd ...

ترجمه مولایی: هنگامیکه آن کی (= پادشاه) سی‌ساله باشد ... با درفش (و) سپاه بی‌مر ... تا وهرود به تازش بتازند.

ترجمه پیشنهادی: هنگامیکه آن پادشاه سی‌ساله باشد ... با درفش و سپاه بی‌مر ... تا سرحد وهرود به‌منظور تازش بتازد. (برای)

2. agar ān ruwān druwand, gōwēd ēn ān tan, gyān ud tan kē-š
abāg be dwārišn dwārīd hēm pas az ēdar ō ku dwārēm¹²

ترجمه مولایی: اگر آن روان دروند (= پیرو دروغ) (است) گوید: این (است) آن تن، جان و کالبد که با آن به تازش تاختم پس از ایدر به کجا تازم.
ترجمه پیشنهادی: اگر آن روان دروند باشد، آن شخص این را می‌گوید: جان و کالبد که با آن به منظور تازش تاختم پس از ایدر به کجا تازم.
وی درباره این دو نمونه می‌نویسد: «به ترتیب اسم مصدر tāzišn برای تأکید معنی فعل tāzēnd و اسم مصدر dwārišn برای تأکید معنی فعل dwārīd hēm به کار رفته‌اند».

با کمی دقت در دو ساختار مذکور، درمی‌یابیم که قبل از این اسم مصدرها، حرف اضافه تعلیل آمده است. در نمونه اول حرف اضافه pad و در نمونه دوم حرف اضافه be آمده است. درحالی که مفعول مطلق در زبان عربی بدون هیچ حرف اضافه‌ای می‌آید. همچنین در نمونه‌هایی که مولایی به عنوان مفعول مطلق تأکیدی از متون اوستایی آورده است، به هیچ وجه کاربرد حرف اضافه قبل از آن‌ها به چشم نمی‌خورد. بنابراین در نمونه‌هایی هم که وی به عنوان مفعول مطلق ذکر می‌کند از لحاظ ساختاری، با تناقض روبه‌رو هستیم؛ زیرا در برخی نمونه‌ها حرف اضافه کاربرد دارد و در برخی نمونه‌ها اثری از آن نیست. دو نمونه‌ای را که در آن حرف اضافه قبل از مصدر به کار رفته است، به هیچ وجه نمی‌توان از نوع مفعول مطلق به حساب آورد؛ زیرا کاربرد معنایی آن‌ها با همدیگر تفاوتی بسیار دارد. در اسلوبی که حرف اضافه pad و be قبل از مصدر آمده است، کاربرد معنایی آن بدین صورت است که کنش فعلی فقط به منظور همان کنش انجام شده است و نه هدف دیگر. به نمونه‌های زیر دقت کنیم:

الف): رفتم.

ب): رفتم برای رفتن.

ج): رفته برای جنگیدن.

در نمونه اول، با اسلوب عادی در زبان روبه‌رو هستیم که صاحب کلام، خبری را به مخاطب می‌دهد و خبر صرفاً دربرگیرنده کنش فعلی، از طرف فاعل آن کنش است.

در نمونه دوم، مقصود صاحب کلام این است که کنش فعلی (رفتم)، فقط به‌خاطر نفسِ رفتن اتفاق افتاده است و فاعل جمله، تنها به منظور رفتن رفته است که می‌توان آن را در ژرف ساخت، اینگونه تبیین نمود: او رفته است که برود یعنی اینکه او رفته است تا دیگر برنگردد.

در نمونه سوم، مقصود صاحب کلام این است که کنش فعلی (رفتن) به خاطر جنگیدن اتفاق افتاده است و هدف فاعل جمله از رفتن، جنگیدن بوده است. از رویکردی دیگر هم می‌توان گفت که در نمونه‌های اوستا نیز، داوری مولایی مبنی بر وجود مفعول مطلق تأکیدی در دستگاه زبانی زبان فارسی، داوری درستی نیست؛ زیرا تمام نمونه‌ها یا با صفت همراه شده‌اند و یا قبل از آن‌ها حرف اضافه آمده است که از لحاظ ساختاری و معنایی با مفعول مطلق تأکیدی تناسب ندارد. با توجه به تبیین معنایی نمونه‌های بالا، نمی‌توان دو نمونه مذکور را با ساخت دستگاهی مفعول مطلق تأکیدی در زبان عربی یکسان دانست؛ زیرا صرف تکرار مصدر، نمی‌تواند حمل بر مفعول مطلق در دستگاه زبانی باشد.

۵. تناقض دستگاه مفعول مطلق با دستگاه زبان فارسی

در اینجا دو مبحث اصلی که این موضوع را ثابت می‌کند و عدم تناسب و حتی تناقض مفعول مطلق با ساخت زبان فارسی را نشان می‌دهد، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱-۵. جایگاه فعل

با دقت در ژرف ساخت زبان عربی و فارسی متوجه می‌شویم که هر کدام از این زبان‌ها ویژگی‌های منحصر به فرد خود را دارند. از جمله این ویژگی‌ها می‌توان به جایگاه فعل در هر دو زبان اشاره کرد. با توجه به این که بحث اصلی مفعول مطلق در زبان، ارتباط تنگاتنگی با فعل دارد، ترجیح داده شد تا این موضوع در این قسمت بررسی شود.

مفعول مطلق تأکیدی، یکی از انواع مفعول مطلق است که نویسندگان مقاله‌ها و کتاب بر این امر پافشاری می‌کنند که این مقوله در زبان فارسی وجود دارد. به عنوان مثال در نتیجه‌ی مقاله «مفعول مطلق، له و معه در زبان عربی و برابری آن در زبان فارسی» آمده است: «تردیدی باقی نمی‌ماند که هر سه نوع مفعول مطلق در زبان فارسی کاربرد داشته‌است» (صالح‌بک و قربانی، ۱۳۹۲ هـ. ش ص ۱۴۸)؛ اما اگر در ژرف ساخت هر دو زبان نیک بنگریم متوجه می‌شویم که جایگاه فعل، باعث ایجاد تفاوت واضحی در ساختار جمله شده است. در زبان عربی، فعل در اول عبارت واقع می‌شود. خود این امر ما را در تبیین دستگاه مفعول مطلق، به‌ویژه مفعول مطلق تأکیدی یاری می‌کند، چرا که مفعول مطلق تأکیدی، به منظور تأکید وقوع فعل به کار می‌رود. به عبارت دیگر مفعول مطلق تأکیدی (مؤکد) و فعل (مؤکد) است و براساس تحلیل منطقی و عقلی حکم این چنین اقتضا می‌کند که مؤکد بعد از مؤکد بیاید.

با این حال با توجه به اینکه جایگاه فعل در ژرف ساخت زبان فارسی در پایان عبارت واقع می‌شود، دیگر نمی‌توان پذیرفت که مفعول مطلق، به‌ویژه تأکیدی، در ژرف ساخت زبان وجود دارد، چرا که تمام قیدها و وابسته‌های گزاره باید در ژرف ساخت زبانی فارسی، قبل از فعل بیاید. به همین دلیل، نمی‌توان گفت مفعول مطلق تأکیدی در زبان فارسی وجود دارد. زیرا اگر قائل بر وجود مفعول مطلق تأکیدی در زبان فارسی باشیم، حکم تحلیل عقلی و منطقی آمدن مؤکد بعد از مؤکد را نپذیرفته‌ایم.

۵-۲. عامل و معمول

بحث عامل و معمول از مهم‌ترین مقوله‌های دستوری در نحو عربی به شمار می‌رود. این امر از آنجا سرچشمه می‌گیرد که کاربران این زبان در استخراج قواعد زبانی برای حکم عقل، نقش بسیار زیادی قائل هستند. در واقع نمی‌توان نحو و دستور زبان عربی را از تعلیل منطقی جدا کرد، همان‌طور که نمی‌توان روابط زبانی را از منطق جدا کرد. در این راستا نویسندگان مقاله «مفعول مطلق، له و معه در زبان عربی و برابرهایی آن در زبان فارسی» در ذیل تفاوت‌های مفعول مطلق در زبان عربی و فارسی چنین آورده‌اند: «قید مطلق زبان فارسی همیشه بر عامل خود (فعل) مقدم می‌شود زیرا فعل در زبان فارسی آخرین رکن گزاره است و طبیعی است که بقیه ارکان گزاره از جمله قید مطلق بر آن مقدم شود» (صالح بک و قربانی، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۱۴۲). با کمی دقت در سخن بالا متوجه خواهیم شد که تناقض واضحی دارد؛ زیرا در زبان فارسی به دلیل نبود اعراب هیچگاه در مورد عامل و معمول بحث نمی‌کنند، گویی بحث عامل و معمول به غیر از حکم عقلی متوجه مقوله دیگری به نام «اعراب» است.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، کاربرد مفعول مطلق از لحاظ معنایی، اغراضی دارد که در حوزه تأکید وقوع فعل در زبان فارسی با قید تصدیق تناسب دارد. در این زمینه باید از شبهه‌ای بس خطرناک دوری جوئیم که چطور می‌توان نمونه‌هایی مانند عبارت زیر را - که نویسنده محترم به منظور اثبات نظریه خود، شاهد مثال را از جایی قیچی می‌کند که بیانگر مدعای او باشد - بپذیریم:

نوزدهم شوال شهر غزنی بیاراستند آراستنی بر آن جمله که آن‌سان دیدند که این سلطان از عراق بر راه بلخ اینجا آمد و بر تخت ملک نشست. چندان خوازه زده بودند و تکلف‌های گوناگون کرده که از حد وصف بگذشت.

(بیهقی، ش.ش ۲۵۳۶/۱۳۵۶ ه.ش، ص ۵۴۸؛ بیهقی، ۱۳۱۹ ه.ش، ص ۵۱۷، بیهقی،

۱۳۸۸ ه.ش، ج ۱، ص ۴۲۰).

پیش‌تر در آغاز مقاله، مطرح شد که در زبان عربی، دستگاه مفعول مطلق تأکیدی به منظور رفع احتمال و یا توهم مخاطب، نسبت به وقوع مصدر فعل از جانب نهاد به کار می‌رود و اگر با چنین رویکردی به عبارت بالا نگاه کنیم، دستگاه توصیفی - تاریخی دستور زبان فارسی را نادیده گرفته‌ایم؛ زیرا اولاً در مواردی که مولایی از کتاب اوستا برای اثبات وجود مفعول مطلق تأکیدی آورده است، قرائن و نمونه‌ها بیانگر این است که بعد از ذکر مصدری از ریشه فعل در همه موارد، یک صفت همسان برای همه مصدرها تکرار شده است. در واقع در دستگاه ساختی زبان فارسی به هیچ وجه مفعول مطلق تأکیدی نداریم؛ چرا که با این دستگاه تناسب ندارد و از طرف دیگر نمونه طبیعیان از کتاب تاریخ بیهقی نه تنها دال بر وجود مفعول مطلق نیست، بلکه در ژرف ساخت آن از لحاظ پیشینه توصیفی - تاریخی صفت «نیک» حذف شده است. ثانیاً عبارت «بر آن جمله» دقیقاً بیانگر همان پیشینه تاریخی است که کارکرد معنایی یکسانی را دارند. همچنین دو عبارت «چندان خوازه زده بودند» و «که از حد وصف بگذشت» در بافت زبانی و معنایی متن مورد نظر همین کارکرد معنایی (تاریخی) را تأیید می‌کنند، بنابراین ژرف ساخت آن را می‌توان اینگونه ذکر کرد: بیاراستند آراستنی (نیک) و از این رو، تکرار مصدر «آراستنی» نه تنها دال بر تأکید نیست، بلکه دلالت بر تفخیم و تعجب صاحب کلام از شأن جشن و آراستگی شهر غزنی در روز نوزدهم شوال بوده است. از این رو به هیچ وجه از لحاظ کاربردی، این نمونه را نمی‌توان با مفعول مطلق تأکیدی در زبان عربی یکسان دانست و در نتیجه داوری طبیعیان، در برابر دانستن این نمونه با مفعول مطلق تأکیدی در زبان عربی داوری صحیحی نیست و نمی‌توان آن را پذیرفت.

در واقع بیشتر این نمونه‌ها، در کتاب طبیعیان و پژوهش‌های بعدی متعلق به دوره‌ای است که می‌توان گفت: این دوره، دوره رنسانس اسلامی فرهنگ و زبان عربی است. به همین دلیل، قدرت پشت پرده زبان عربی باعث وارد کردن ساختارهای دستگاهی زبان عربی، به زبان فارسی شده است؛ زیرا به گفته میشل فوکو «انسان

در درون همین قواعدزبانی سخن می‌گوید» (محمدی‌اصل، ۱۳۹۲هـ.ش، ص ۲۴۹) و آن قدرت است که باعث می‌شود ساخت‌های زبانی جامعه و فرهنگ خود را به زبانی دیگر وام دهد.

بنابراین یکی از راه‌های فرهنگ اسلامی برای منعکس‌کردن فرآورده‌های خود، اعمال برخی مقوله‌های دستگاہی زبان عربی، از جمله ساخت مفعول مطلق در زبان فارسی در دوره‌ای از زمان بوده است. از طرف دیگر می‌توان به گفتمان رنسانس اسلامی، در زمینه پژوهش‌های زبانی اشاره کرد که می‌توان آن را نتیجه تعامل با برترین و بزرگترین عنصر این گفتمان (دین) دانست و از این منظر به مطالعه و خوانش رابطه و تعامل قدرت و زبان که صرفاً منعکس‌کننده قدرت است پرداخت. در این رویکرد گفتمانی، روابط قدرت خارج از زبان شکل گرفته است، ولی زبان (عربی) تنها آن قدرت را بازنمایی یا منعکس می‌کند. بنابراین نمونه‌های دو پژوهنده و داوری آن‌ها را مبنی بر وجود قید مطلق تأکیدی با همان ویژگی‌های خاص زبان عربی نمی‌توان پذیرفت.

در پایان ذکر نکاتی قبل از نتیجه‌گیری ضروری می‌نماید:

- اگر فرض بر این باشد که نمونه‌های ذکر شده، در مقاله صالح بک و قربانی، طیبیان و مولایی صحیح باشد، آیا می‌توان با ذکر این نمونه‌ها-که اندک و انگشت شمار هم هستند- گفت در دستگاہ زبان فارسی، پدیده و ساختی دستوری به نام مفعول مطلق، به‌ویژه تأکیدی، وجود دارد؟ و آیا می‌توان گفت این ساخت به‌عنوان قانونی زبانی در دستگاہ زبان فارسی وجود دارد که شامل و شایع هست؟ یا فقط ذکر نمونه‌هایی از شاعران معدودی است که اولاً با مقوله مفعول مطلق تفاوت اساسی در ساخت، صورت و کاربرد معنایی دارند و ثانیاً این تعداد محدود هم- به شرط پذیرش آن‌ها- بیشتر متعلق به دوره رنسانس فرهنگی است که زبان‌عربی مهم‌ترین مقوله آن فرهنگ به شمار می‌رود؟

- آیا نمونه‌های مطرح شده در مقاله صالح بک و قربانی را که بعضاً برگرفته شده از کتاب طیبیان است، می‌توان به‌عنوان استشهاد زبانی و دستوری پذیرفت؟ با علم به این مسأله که «موضع احتمال» را نمی‌توان محمل استشهاد دستوری در نظر گرفت، یعنی اینکه نمونه‌های مطرح شده -به فرض صحت- به اعتراف خود پژوهشگران، در بیشتر موارد دارای احتمالات دستوری متفاوت هستند. بدین ترتیب آیا موضع احتمال را می‌توان استشهاد دستوری در نظر گرفت؟
- آیا این‌طور نیست که نمونه‌های مطرح شده در این پژوهش‌ها، بیش از اینکه استشهاد باشند و منجر به استخراج قانونی در دستگاه دستوری شوند، به‌عنوان مثال و نمونه هستند؟
- آیا می‌توان با روش‌های به‌کار گرفته شده در این پژوهش‌ها به دستور مقابله‌ای بین دو زبان پرداخت و فقط به بررسی عبارتها از نظر ساخت و صورت، بدون در نظر گرفتن فرآیند فهم معنی توجه کرد؟
- آیا هدف از دستور زبان، چیز دیگری جز رسیدن به معنی عبارت است که در بیشتر موارد در این پژوهش‌ها مغفول مانده است؟

۴. نتیجه

مفعول مطلق از مقوله‌های زبانی ویژه دستگاه زبان عربی است. این مقوله کارکردهای متفاوتی را با توجه به بافت و ساختار جمله القاء می‌کند. در این مقاله پژوهشگران نشان داده‌اند: مواردی که در پژوهش‌های قبل از تألیف این مقاله در زمینه مفعول مطلق صورت گرفته را نمی‌توان داوری درستی به حساب آورد. رویکرد اصلی این مقاله در تبیین مقوله زبانی مفعول مطلق رویکردی شناختی معنایی است. با توجه به چنین رویکردی، نمونه‌های مقاله «مفعول مطلق، له و معه در زبان عربی و برابری‌های آن در زبان فارسی» و مقاله «مفعول مطلق در زبان فارسی: تحقیقی در حاشیه دستور تاریخی» به‌هیچ روی تناسب و برابری با مقوله

مفعول مطلق عربی، به ویژه مفعول مطلق تأکیدی، ندارد. در ضمن این مقاله، گریزی به نقد کتاب «برابرهایی دستوری در عربی و فارسی (صرف و نحو)» در قسمت مفعول مطلق داشته است.

رویکرد اصلی پژوهش‌های پیشین اینگونه بوده است که بدون در نظر گرفتن معنا و مقصود متن و همچنین غفلت از بافت و ساخت کلام، روی به جنبه تطبیقی یا به عبارت بهتر، جنبه مقابله‌ای در زبان فارسی و عربی آورده‌اند.

پژوهش‌های پیشین به این نتیجه رسیده‌اند که مفعول مطلق در زبان فارسی تحت تأثیر دستور زبان عربی نیست و ساختار مقوله مفعول مطلق در دستگاه زبانی فارسی از دوره‌های پیشین وجود داشته است و یکی از نمونه‌های سبکی این زبان است؛ اما پژوهش حاضر ضمن مردود شمردن این نتیجه با طرح دلایل و در پیش گرفتن رویکرد معنایی شناختی به این نتیجه رسیده است که: ساخت مفعول مطلق در دستگاه زبانی فارسی به هیچ وجه وجود ندارد و اگر هم نمونه‌هایی با ساختار ظاهری مفعول مطلق عربی وجود دارد، کارکرد معنایی مفعول مطلق عربی را در ژرف ساخت اصلی زبان ایفا نمی‌کند. با رویکردی دیگر، نمونه‌های مذکور در اوستا و فارسی باستان به هیچ روی با کارکرد مفعول مطلق عربی همسانی ندارد و نمونه‌های اوستا، معادلی شبیه حال مؤگد عربی است که با نقش نمای (M) کارکرد خود به عنوان مفعول به را از دست داده‌اند و کارکردی شبیه حال مؤگد دارا هستند. نمونه‌های ذکر شده در فارسی باستان نیز با مقوله مفعول مطلق نابرابر است؛ زیرا قبل از آن‌ها پیشوند و یا به عبارت بهتر حرف اضافه‌ای قرار گرفته که کارکردی تعلیلی از لحاظ معنایی دارد. همچنین پژوهش حاضر مقوله‌های به ظاهر مفعول مطلق زبان فارسی را مقوله‌هایی وام گرفته شده از زبان عربی می‌داند و دلیل اصلی این امر را با توجه به نظریه میشل فوکو، در این می‌داند که این نوع ساخت در زبان فارسی، تحت تأثیر رنسانس فرهنگی زبان عربی به وجود آمده است، چرا که مهم‌ترین مقوله هر فرهنگی، زبان است و به تبع آن مهم‌ترین عامل هر

رنسانسی، قدرت است. به‌همین دلیل قدرت باعث انتقال ساخت‌های زبان عربی به زبان فارسی شده است. به‌طوری‌که غالب مقوله‌های به ظاهر مفعول مطلق فارسی، در مقاله «مفعول مطلق، له و معه در زبان عربی و برابری‌های آن در زبان فارسی» مربوط به دوره رنسانس فرهنگی زبان عربی بوده است و بعد از دوره رنسانس نیز این ساخت در زبان فارسی به‌عنوان قانونی شامل و فراگیر در زبان فارسی پذیرفته نشده است.

منابع و محادر

- ۱- احمدی، بابک، (۱۳۹۲هـ.ش)، **حقیقت و زیبایی**. چاپ بیست و پنجم، تهران: نشر مرکز.
- ۲- الإستراباذی، (۱۹۹۸هـ)، **شرح کافیة ابن الحاجب**، تحقیق: إميل بدیع یعقوب، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب. العلمیة.
- ۳- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۸۸هـ.ش)، **تاریخ بیهقی**، مقدمه و تصحیح: دکتر محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن.
- ۴- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (شهریور ۲۵۳۶ ش.ش)، **تاریخ بیهقی**، مقدمه و تصحیح: دکتر علی اکبر فیاض، چاپ دوم: دانشگاه فردوسی.
- ۵- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۱۹هـ.ش)، **تاریخ بیهقی**، مقدمه و تصحیح: سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنایی.
- ۶- الخضري، (۲۰۰۳م)، **حاشیة الخضري علی شرح ابن عقيل علی الألفیه**، تحقیق: یوسف الشیخ محمد البقاعي، بیروت: دار الفکر.
- ۷- خیامپور، عبدالرسول، (۱۳۸۹هـ.ش)، **دستور زبان فارسی**، چاپ ۱۵، تبریز: انتشارات ستوده.
- ۸- السامرائی، فاضل، (۲۰۰۷م)، **معانی النحو**، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
- ۹- سعدی، مصلح الدین، (۱۳۷۲هـ.ش)، **دیوان غزلیات**، تهران: نشر مهتاب.

- ۱۰- سنایی، أبوالمجد مجدود بن آدم، (۱۳۴۱ هـ.ش)، دیوان سنایی، به اهتمام: مدرس رضوی، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- ۱۱- الشرتونی، رشید، (۱۳۸۸ هـ.ش)، مبادئ العربية في الصرف والنحو، تهران: دانش پرور.
- ۱۲- شکرانی، رضا، (۱۳۸۷ هـ.ش)، «معنی‌شناسی و برابریابی فارسی مفعول مطلق محذوف الفعل»، نشریه علمی پژوهشی گوهرگویا. شماره ۶.
- ۱۳- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳ هـ.ش)، آشنایی با عروض و قافیه، ویراست چهارم، تهران: میترا.
- ۱۴- صالح‌بک، مجید؛ قربانی، زهره، (۱۳۹۲ هـ.ش)، «مفعول مطلق، له و معه در زبان عربی و برابری‌های آن در زبان فارسی»، فصلنامه جستارهای زبانی، شماره ۴.
- ۱۵- صفوی، کورش، (۱۳۹۲ هـ.ش)، درآمدی بر معنی‌شناسی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سوره مهر.
- ۱۶- طیبیان، سید حمید، (۱۳۹۱ هـ.ش)، برابری‌های دستوری در عربی و فارسی: صرف و نحو، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۷- طیبیان، سید حمید، (۱۳۸۷ هـ.ش)، برابری‌های دستوری در عربی و فارسی: صرف و نحو، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۸- عراقی، فخرالدین ابراهیم، (بی تا)، کلیات، تحقیق: سعید نفیسی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی.
- ۱۹- عزالدین، إسماعیل، (۱۹۶۶ م)، الشعر العربي المعاصر (قضایاه وظواهره الفنيّة والمعنویّة)، الطبعة الثالثة، بیروت: دارالفکر العربي.
- ۲۰- فردوسی، (۱۳۸۶ هـ.ش)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ اول، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی: مرکز پژوهش‌های ایرانی اسلامی.
- ۲۱- فرشید ورد، خسرو، (۱۳۸۴ هـ.ش)، دستور مفصل امروز: بر پایه زبان شناختی جدید، تهران: انتشارات سخن.

۲۲- محمدی اصل، عباس، (۱۳۹۱ هـ.ش)، جامعه‌شناسی میشل فوکو. تهران: نشر گل آذین.

۲۳- مولایی، چنگیز، (بی تا)، «مفعول مطلق در زبان فارسی: تحقیقی در حاشیه دستور تاریخی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز.

۲۴ - مهتدی، حسین؛ سقرات، الهام، (۱۴۰۱ م)، «بررسی ترجمه مفعول مطلق در صحیفه سجادیه بر پایه نظریه یوجین نایدا؛ نمونه مورد پژوهش ترجمه انصاریان و آیتی»، مجله الدراسات الأدبية، ج ۵۲، ش ۱۰۳.